

فارسی پایه دهم

ستایش ص ۱۰

۱. به نام خداوند آفریننده هفت آسمان آغاز می‌کنم / که انسان را از مشتی خاک آفرید.
۲. خدای من! به ما احسان کن / از سر مهربانی، به ما توجه کن!
۳. تو روزی دهنده و آفریننده همه موجودات هستی.
۴. آفرین بر تو! توانایی سخن گفتن را از تو دارم / تو همه چیز من هستی.
۵. وقتی در بهار پدیدار می‌شوی / حقیقت را آشکار می‌کنی.
۶. نور صورتت را به خاک می‌تابانی / گل‌ها و گیاهان شگفت‌انگیز می‌آفرینی.
۷. از شوق توست که گل‌ها در بهار شکوفا می‌شوند / از شوق توست که گل‌ها رنگارنگ هستند.
۸. هر چه در توصیف تو بگویم کم است و تو فراتر از آن هستی / مطمئنم بی‌تردید حقیقت همه چیز هستی.

درس یک ص ۱۳

۱. رودی از کوه جاری شد / در حالتی پُر موج، خودنما و تند.
۲. گاهی مانند صدفی که کف به دهم دارد، خشمگین / گاهی با سرعت زیاد مانند تیری که به سمت هدف حرکت می‌کند.
۳. رود گفت: در این عرصه، من بی‌نظیرم / سرور گل‌ها و دشت هستم.
۴. وقتی جاری می‌شوم سبزه به من احترام می‌گذارد.
۵. زمانی که موج ندارم و صاف هستم / ماه می‌تواند چهره خود را در من ببیند.
۶. با باریدن قطرات باران به روی خاک / گل‌ها و گیاهان زیبا و ارزشمند می‌رویند.

۷. قطره باران وقتی که در پایان راه به من می‌رسد / شرمسار می‌شود.
۸. ابر به خاطر وجود من بارور می‌شود / باغ با من پُر گل و گیاه می‌شود.
۹. گل با همه زیبایی و شایستگی / زندگی‌اش را از من دارد.
۱۰. زیر این آسمان، کسی نمی‌تواند با من برابری کند.
۱۱. به همین ترتیب، آن رود مغرور / رفت و وقتی از کوه دور شد ...
۱۲. دریایی پرخروش، ترسناک، تک و مواجی را دید.
۱۳. درحالی که صدای دریا بسیار بلند بود و خشمگین و ترسناک بود.
۱۴. دقیقاً / درست مانند یک زلزله که روی ساحل لم داده است.
۱۵. وقتی رود ناچیز به دریا رسید / غوغای دریا را دید ...
۱۶. خواست از آن مهلکه عقب‌نشینی کند / خودش را بیرون بکشد
۱۷. اما طوری مبهوت و ساکت ماند / که از آن همه شیرین سخنی‌اش از بین رفت و محو عظمت دریا شد.

پیرایه خرد ص ۱۷

بند ۱ س ۵ آن ماهی که بسیار دوراندیش بود و ستم روزگار را تجربه کرده بود ...

بند ۲ س ۴ دوراندیشی در وقتی که بلا رسیده است، زیاد فایده ندارد؛ با این همه عاقل از اینکه دانشش به او سود برساند، ناامید نمی‌شود و برای خنثی کردن حیل‌های دشمن، تأخیر را درست نمی‌داند. وقت ایستادگی مردان و اندیشیدن خردمندان است.

درس دوم ص ۱۸

تا جایی که می‌تونانی نیکی کن و خودت را نیکوکار نشان بده و چون خودت را نیکوکار نشان دادی، عکس آنچه نشان دادی، نباش. دل و زبانت یکی باشد تا دورو نباشی و در انجام همه کارها، تمام توانت را به کار گیر زیرا هرکس که خودش حق مطلب را ادا کند از داور بی‌نیاز است. اگر غم و شادی داشتی، به کسی بگو که غمخوار تو باشد و غم و شادی‌ات را پیش مردم آشکار نکن و با هر اتفاقی، سریع شاد و ناراحت نشو که این، کودکانه است.

سعی کن که به خاطر هر ناممکنی، حالت تغییر نکند و ناراحت نشوی که انسان‌های بزرگ با هر حق و باطلی خشمگین نمی‌شوند و هر شادی را که منجر به غم می‌شود، شادی حساب نکن و در وقتی امیدی نیست، امیدوارتر باش و ناامیدی را به امید وابسته بدان و امید را به امید وابسته بدان.

رنج هیچ‌کس را نادیده بگیر و آن‌گونه که شایسته است قِدرِ آن همه باش به ویژه خویشاوندانت. تا آنجا که می‌توانی با آنان نیکی کن و به پیران خاندانت احترام بگذار ولی آنقدر مشتاق آنان نباش تا بتوانی همانطور که خوبی‌شان را می‌بینی اشتباهشان را هم ببینی. و اگر از چیزی ترسیدی سریع امنیت را رعایت کن از آموختن خجالت نکش که ندانستن مایه شرمساری است.